

➤ اجر دادن اطعمال در ازا مهر بانی بیدر و مادر و جایزه زها ➤

➤ برای پسر زائیدن و امداد بر پیر مردان ➤

برای تربیت کردن پدرها که اطعمال خود را نیکو تربیت نمایند و آنها را از زمان طفولیت مثل نمودن بتکاپ لاری، طابت بدهند امپراطور (تائی تسونگ) از خدمات بزرگ و مهربانهای نمایانیکه تا انوقت بیدر و مادرها کرده بودند و همچنین از آفاقیکه در این باب واقع میشد مت صحیحی از حکام ولایات خواست و آنها مامور بودند که هر کسبکه در محبت بیدر و مادر اعتبار و اختصاص داشته باشد پنج مینه بزرگ برنج بدهند و اذن داشته باشند که با خط درشت در بالای درختخانه خود این دو گله را بنویسند (نفوی طمولیت) و علاوه بر این بعد از آنکه شرح نیکو رفتاری آنها را برای امپراطور می نمودند اجرو جایزه بزرگ ماسها میداد

و حواله کرد بهر زنی که پسر مینزاید یک قوئی برنج بدهد برای اینکه بهمانند مردم که این پسر را مثل اولاد خود قبول کرده است و خود را مکلف میداند که نذارک معاشی او را باید بخاید و همچنین حکم کرده بود که هر پیرمرد که بس هشتاد رسیده باشد مسالی دو قوئی برنج بدهند و بکمیکه بتود سال رسیده باشد سه قوئی بدهند و پیری که از صد سال گذشته باشد دو توپ پارچه سه قوئی برنج علاوه کنند

➤ سؤ قصد نسبت با امپراطور (تائی تسونگ) ➤

امپراطور (تائی تسونگ) با وجود این همه صفات حسنه که دارا بود و همیشه مصلحی داشت که مردم نیکی کنند مگور در مرض سؤ قصد وقع شد که خواستند او را مصلح رسانند دفعه اول تانار که امپراطور او را بدرجه سلطان رسانیده بود و رقراوله های یکی از درهای عمارت رفیس کرده بود و او را مشرف استبله های دیوانی قرار داده در سدد قتلش بر آمد و بعد از آنکه از او استعطاق کردند که مقصودش چه بود و همدستی داشته یا نداشته است جواب داد که مقصود من انتقام ملت خودم بود و همدست من چهل نفر تانار بودند که ما من در عمارت ساطنی جنگ کردند و بیفایده خواهد بود من از

این اثر من تحقیق بجائید و چون من استحقاق کامل دارم که در مرض فحاص واقع شوم هر چه زود تر مرا بقتل رسانید بهتر است و او را همانطور که خودش خواسته بود بقتل رسانیدید. دوم شخصی که در سدد قتل امپراطور بر آمد پسر و ولعهد او بود که از ترس اینکه بمبادا بواسطه اعمال فحاشیست پدر از او بی مہل شود و از این جهت او با امپراطوری برسد! چهل نفر از مردمان ناراضی همدست شد و در سدد قتل امپراطور بر آمد و چون پسر شخص امپراطور بود او را مثل سایر همدستانش نکشتند و امپراطور بمشورت وزیرا او را زنده گذازد و لپکن از شان و حقوق خانواده سلطنت او را بی نصیب کردند و آخر عمر مثل یکی از مردمان معمولی محسوس نمودند.

(دانی لسنوگ) بخیال افغان که احمالی کره را مطیع نماید و چون خواست شخصاً خودش فرمانده فئون باشد اگر چه در اعمال نظامی هم ماهر بود با وجود این از این سفر که یکسال طول کشید حوصله مراجعت نکرد و بمسود نایل شد و بعد از مراجعتش باز مہام مملکت را که به پسر خود واگذار کرده بود بدست گرفت و بهتر از همه وقت در آبادی و معموری مملکت سعی نمود و تمام مالی اسپا سیر نزد او فرستادند و او را تہنیت گفتند و امپراطور در تعلیم اولاد خود مداوم کرد و قوانین سلطنتهای میگو را بانها تعلیم میکرد و وری با پسران خود در آئین شهری گردش میکردند بانها خطاب کرد و گفت ای پسر های من به پیوند این گرجی شکسته را چگونه موجب حرکت میدهند و میتوانند در طرفه الدینی از او غصه نمایند تا ایست که مردم مانند این موجودات و امپراطور مثل این گشتی بجایند.

— تاریخ تملکات امپراطور (دانی لسنوگ) به پسرش —

ای پدر من درخت و جانکوش و در بزرگی اسپه بخلق کوتاهی مکن اولی در حدود سلطنت کن و بدست خود را بر حدهای و هوی و کور بکار ببر تا تویم در کل آسیای جنوبی بر مردم تسلط کنی و در تمام گوشه مردم بشیر از آن کام بو دگر جوایند بود و آنها را بکلیت سرور و ابدار ستواند نیز مردم را بجمع کن تا در او و املاک او امارت بر حواله بگردد و مردم آن عجلت دنیا بنفردا میندازد تا در حیرت حقیقت امروز بدو نرسد و در سر او تا آنجا میندازد تا او تنهیکه بر جردت و...

معلوم شود که مردم مستحق آنند باید یکی از امپراطوران قدیم را برای خود اختیار نمائی و اعمال او را سرمشق خود قرار دهی و بیشتر از بکنفر را سرمشق خود قرار مده اما بهترین آنها را اختیار نما و برهیز نژادشکه پیروی و تقلید مرا بنمائی و این شهرت و اعتبار من تو را فریسته سازد زیرا من سلطنت را در خانواده خود آوردم من پانصد هزارا مطیع کردم من نانها را در قید اطاعت آوردم و من تمام شهرت و اعتبار مملکت را برقرار نمودم و بواسطه این کارهای بزرگ من بود که مردم بخوانند بسبب من بگویند ولیکن نسبت بتو مردم اینطور بپسند چون تو اینگونه خدمات مردم نکرده نباید چشم داشت آن محبت را از آنها داشته باشی

● مردن (تائی تسونگ) و عزاداری صفای خارجه ●

بعد از بعضی تعلیمات دیگر که ذکر آنها را در اینجا بیجا بدیده مبدای امپراطور (تائی تسونگ) در میان دو دست پسرش و طاعت صکره و شاهزاده باین لایفکه سلطنت پریشان چین را باینطور منظم و مرتب نمود در سن پنجاه و سه سالگی در سال بیست و سوم سلطنتش از دنیا رفت و بمجرد انتشار خبر مرگ او تمام اهل چین تشریف و گریه و زاری برداشتند و صفای خارجه که در پای تخت بودند برسم ولایت خودشان تشریف داری و اظهار تأسف نمودند معتبرین آنها کبوهایی خود را بریدند و سورتیهای خود را نیزه سوداخ کردند و گوشهای خود را زخم نموده خون خود را در اطراف تابوت امپراطور بزمین پاشیدند و شاهزاده های نانار که آنوقت در دربارت چین بودند خواستند اظهار چاکگری و بستگی خود را بنوع اکمل نمایند دو نفر از آنها در خدمت ظاهر شدند که خود را در دوی امپراطور قربان گشتند و بروند در آن دنیا هم مثل این دنیا مشغول خدمت او باشند ولیکن امپراطور نازم با آنها افش داد و حکمت زدو من از این کار شما بیخ خبر مانده بودم و در غر کرده که بتما اذن ندهم و اگر چنین کاری بکنید خلاصه و برب او خواهد بود و چهارده نفر سلطان با رئیس ضوایم مجسمه خود را از دست ساختند و در راه فرود آمدند و گذارند تا با صفای خود نمایند که بعد از مرگ هم با پادشاه من را میبندودند و با کرم آنها من امپراطور دائمی و ابدی بوده است

تاریخ چین که این همه تشریف و توجیه از فیاض نژادش که در راه میبندودند و با

ملاکت و سر زلف میبایند اول در عشق زیاد او بزها دوم در حمایت زیادی که از متدینین بدین مزهك داشت و سوم از اظهار قدرت و جلال زیاد او در ممالك خارجه ولیکن این قوه سوم در نظر غیر اهل چین عیبی برای او نبود بلکه حسن حکار های او بوده از همین جهت بود که گفته اند امپراطور ﴿ نائی تسونگ ﴾ نه تنها بر مملکت چین و چینها سلطنت می کرد بلکه بر تمام ملت های آسیا سلطنت و قدرت داشت

﴿ اقتدار سلطنت چین در سایر ممالك آسیا ﴾

در زمان سلطنت (نائی تسونگ) تسلط و قدرت چین روز بروز در تزايد بود مخصوصاً بواسطه اختلاط و اقسامیکه در ممالك ترکها اتفاق افتاد بود و قدرت چین در مغرب آسیا خیلی زیاد تر شد و حدود چین از طرف مغرب وسعت زیادی پیدا کرد و چون اهالی مت شروع کرده بودند با سایر ممالك مغربی آسیا مراوده و تجارت میکردند و باین واسطه تجارت و اعتبار چینی ها در ممالك مغربی آسیا سرر وارد مباحثه لهذا برای حمایت تجارت و دوام خود چین در مغرب آسیا دولت چین چهار حکومت نظامی در وسط ممالك آسیا قرار داد یکی در جنوب و مشرق ممالك (بش بالیج) و یکی در ولایت ختن و یکی در مملکت (اونیکور مغربی) و دیگری در ولایت کاشغر و این چهار حکومت نظامی محافظ بودند از سلسله های پر بر و کوه های سهند و کوه های آسمانی و بواسطه این چهار حکومت نظامی ولایاتیکه در مغرب و شمال و مغرب آنها واقع بودند بزودی از دولت چین اطاعت کردند و سلاطین (نائنگ) ولایاتی را که در تحت حمایت خود میگردانند (بامی) بنامیدند و در زمان قلبلی تمام ممالك وسیع که در میان چین و ایران واقع بود اطاعت قانون ممالك آسمانی کردند و (بامی) چینها شدند و قانون چین سلطنت میکردند و اگر چه از جانب دولت چین رئیس برای آنها معین شده بود ولیکن سلاطین و حکام آنها در میان قوم خود قدرت کاملی داشتند و امش این بود که از جانب دولت چین سلطنت و حکومت میکنند و در میان (بامی) ها شانزده ولایت تنها معتبر تر بودند و سلاطین آنها لقب نایب السلطنه داشتند و هفتاد و دو ولایت دیگر آنها که عظمتشان کمتر بود آنها را از ممالك درجه دوم قرار میدادند و در حکم و اطاعت این نایب السلطنه ها و حکام مکصد و

ده شهر از درجه سوم بود و در تمام این ممالک یکصد و بیست و شش اردوی نظام بود که قشون امپراطوری آنها را نگاه میداشتند و چندین ابداء در ادارات داخله ممالکی که در حمایت چین بودند و سلاطین آنها از امپراطور فرمان و مهر و کمر گرفته بودند مداخله نمیکردند تنها تکلیف سلاطین آنها این بود صککه گاهگاه سفیری بدریغخانه امپراطوری میرسند و نامه و هدایا با امپراطور تقدیم نمایند و مسئول نظم و امنیت ولایت خود باشند و این ترتیب تجارت چین را که در این ممالک آمده است با ممالک اسنحکام برقرار بود حمایت میکردند

حدود چین در زمان سلطنت سلاطین (تانگ) از سمت مغرب تا مشرق ممالک ایران و دریای حشر میرسید و از سمت شمال تا صکوهای (آلتائی) بود و همچنین ممالک (سگدیان) و (تخارستان) و یک قسمی از خراسان و از ولایاتی که از سلسله صکوه (هندوکوش) عبور میکنند تماماً از این سلاطین چین اطاعت کردند و سلطنت (تائی تسوانگ) از سلطنت تمام اشعاصی که در چین سلطنت کرده بودند پیشکوه بر و با جلال تر بود و نه تنها سلاطین که تابع او بودند سفیر بزد او فرستادند بلکه از جانب بسیاری از سلاطین ممالک بیخه سرا نزد او آمدند مثل مملکت (پینال) و سلطنت (ماقادا) که در هند واقع است و از جانب بزد جرد پادشاه ایران که پس از آنکه اعراب او را اخراج کردند در ۶۳۸ هـ مملکت (فرغانا) که مطیع چین بود رفت و در آنجا پناه برد و بلاخره در سال ۶۴۳ هـ سبزی از ممالک رمنها نزد (تائی تسوانگ) آمد و بطور آلات برنگ ارعوانی و زمره برای او هدیه آورد و تاریخ چین نقل میکنند که در آن زمان حضرات اعراب که قدرت و توانائی فوق العاده پیدا کرده بودند به ممالک رمنها داخل شدند و سردار عرب قشون آنها را شکست داد و آنها مجبور شدند صلح کنند و قبول کردند مالیاتی بربیس آنها بدهند

در سال ۶۵۰ عیسوی امپراطور (کانو تسوانگ) بجای (تائی تسوانگ) بر تخت سلطنت چین مستقر شد اگر چه سلطنت او طولی کشید ولیکن چندان آبرو مند نبود تاریخ چین در باب عشق مفرطی که پیشی از سبتهای پدرش پیدا کرده بود او را ملامت میکنند و آن زن را که موسوم بود به (ووهیو) ملکه مملکت قرار داد و دوزن جلال خود را برای خاطر او طلاق داد و این شاهزاده بیخیرت از روی هوی و هوس حاکم خود را بخائی

رسانید که اختیار سلطنت و حکمرانی مملکت را با این زن واگذار کرد و او را ملکه آسمانی خواند و بعد از مرگ او که در ۶۸۳ واقع شد پسر او را که (تشونگ تسونگ) نام داشت بجای او نشانید و پس از آنکه او را هم از تخت بر داشت و در حبس گذاشت خودش متقلد کار مملکت شد و تا دوازده سال آن امپراطور را در حبس نگاهداشت و خودش سلطنت کرد مورخین چین این زن را در ردیف اشخاصی که در چین سلطنت کرده‌اند نمی‌دانند بجهت اینکه او را صاحب تاج و تخت می‌شمارند و این زن عقلی نکال داشت و در فرا گرفتن تواریخ چین سعی و مواظقتی وافر نموده بود و شایسته و سراوار بود که در جای آن دو شاهزاده که ممدومشان نمود سلطنت کند زیرا قدرت و کعبه اترا داشت که آنها را در حبس نگاهدارد و خودش بجای آنها سلطنت و حکمرانی کند و در صورتیکه مرد لیاقت کار خود نداشته باشد البته سراوار است که زنی شغل او را تصاحب نماید مخصوصاً وقتی که این بتواند بلوزم آتشغل عمل کند و هوی و هوسبکه اغلب در این مواقع برای انسان که قدرت کامل دارد و در قبی در میان پست پیدا میشود در آن زن اثر نکند و او را از راه عقل باز ندارد

••• سفارت هندوستان در چین •••

در سلطنت (کائوتسوانگ) و اعقاب او سلاطین هندوستان سه‌باری متمدن به نزد امپراطور چین فرستادند مخصوصاً در تاریخ چین مذکور است که در سال ۶۶۷ مسیحی بیج هند یا هر بیج قسمت هندوستان سیر پذیر بجا به (کائوتسو) فرستادند و در سال ۶۷۲ و ۶۹۲ سفارتهای خود تازه کردند

••• قشون کشی سرهار (سوپنگ فانگ) رسید ترکهای مغربی •••

در سال ۶۵۷ مسیحی سردار جی موسوم به (سوپنگ فانگ) با قشون امپراطوری به ولایت ترکهای مغربی که میخواستند خود را از قید اطاعت امپراطور چین خارج نمایند رفت و خان این ترکها با صد هزار لشکر آمد که بسردار چین حمله کند ولیکن این سردار آنها را عقب نشانید و فتح نمایانی کرد و خیلی از آنها را کشت اما صلح واقع نشد و روزی طوائف مختلف آنها مدام با هم دیگر در جنگ بودند و این فتره سبب شد که مکرر قشون

امپراطور چین بسیاری مغرب آمدن ز برادر از زمان امپراطوران چین خود را شاهنشاه و رئیس مطلق ممالک آسیا میدانستند

تقسیم تازه ولایات مغرب آسیا که در حمایت چین بودند

در سال ۶۶۱ مسیحی امپراطور چین قسمت ولایات مغرب آسیا را تازه کرد و آنها را بهشت مملکت و هفتاد و شش بلوک تقسیم نمود و این ولایات در مپسان کانفر و دریای خضر واقع است و مملکت ایران هم داخل این تقسیم بود زیرا سلاطین ایران هم مکرر از قشون چین مدد خواستند و آنها هم مثل سلاطین که در تحت حمایت چین بودند محسوب میشدند و در همین زمانیکه ما از او صحبت میکنیم پسر بزرگ جرد پادشاه ایران که (کائو تسونگ) امپراطور چین او را پادشاه ایران قرار داده بود بعد از مرگ منحوس پدرش این شاهزاده که چینها او را (ییلوسی) مینامند به مملکت (تخارستان) رفت و از امپراطور چین خواهش کرد که او را حمایت کند و امپراطور باو جواب داد که بواسطه دوری راه قشون فرستادن باها مشکل است و در اطلب او پادشاه محمدیان پیغام کرد ولیکن مسلمانان از حمایت او امتناع کردند و تاریخ چین نشان میدهد که در سال ۶۶۳ لشکر حلیفه یار رئیس مسلمانان ایران و یونان را حراب کردند و قتل و غارت زیادی در هندوستان نمودند و از حلیفه اسلام جنگهای دیگر هم در سالهای اول سلطنت (تائی تسونگ) از ۶۵۰ تا ۶۵۵ جبر میدهند و در همان زمان سهیری هم از جانب حلیفه بزرگ امپراطور چین آمد و در سلطنت (کائو تسونگ) در سال ۶۶۸ مسیحی ستاره دنباله داری در چین نمودار شد و مثل سایر آثار خرق عادت اسباب خوف امپراطور شد و سبب آنرا از معصیت های خود تصور نمود لهذا بتوبه و آله و ریاضات بدنی اقدام نمود

اطاعت ممالک کره با امپراطور چین

در همان سال ۶۶۸ بود که پادشاه کره سردارهای چین که پای تخت او را محاصره کرده بودند تسلیم شد و بعد از آنکه شهر پای تخت را تصرف نمودند تمام ممالک کره از امپراطور چین اطاعت کردند و یکی از سردار های چین حاکم و فرمان گذار کره شد و دیوان خانه از جانب دولت چین در شهر پای تخت برقرار داشت ولیکن اهل خود کره را

از کار نظامی و غیر نظامی خارج نکردند و مملکت را به پنج حکومت تقسیم نمودند و در تمام این پنج حکومت یکصد و هفتاد و شش شهر و شصت و نه هزار خانواده و چهل و دو بلوک و یکصد محال بود

— ﴿ ظفر یاقین قشون بت ﴾ —

قشون چین در مملکت بت مثل ممالک کره خوشبخت و مظهر نشدند بجهت اینکه فرمانده آنها دوسر سردار چینی بودند که باهم اتفاق بداشتند و مخالف همدیگر بودند قشون بت آنها را از هم سوا کردند و در سال ۶۶۹ مسیحی آنها را جدا جدا در محل موسوم به (گکنور) شکست دادند و در این موقع تاریخ چین تعریف زیادی از حزم و احتیاط و تدبیر وزیر پادشاه بت مینماید و بواسطه این فتح خیلی از ممالک متصرفی چینها را که در وسط آنها داشتند تصاحب نمودند و مملکت خود را بنهایت بزرگ کردند و با وجود این نقل میکنند که در سال ۶۷۲ پادشاه بت سبیری بزرگ امپراطور چین فرستاد و قبیل مالابانی نمود امپراطور چین از اخلاق و عادات اهالی بت پرسید و سبیر مذکور در حالتیکه عظمت بسیاری بچواب قرار داد گفت « ما خود را همیشه در احسن حال نگاه میداریم زیرا در درختخانه سلاطین بت صداقت و اتحاد و غیرت برای نفع عموم و فواید عامه در کار است و نباید شخصی را فدای منافع عمومی مینمایند » و لیسکن ما از اتفاق مباحه چین و بت چندان طول نکشید و در سال ۶۷۸ عیسوی یکصد و هشتاد هزار قشون چین در نزدیکی دریایچه (گکنور) مغلوب قشون بت شد و در سال ۶۷۴ شاهزاده ایرانی که امپراطور چین او را پادشاه ایران کرده بود به شهر (سنکاهو) رفت و فرماندهی کرد امپراطوری را قبول کرد

— ﴿ احترامات (لائوسو) ﴾ —

در این سنوات در درختخانه دولت چین بطریقه فیهاسوی زوک (لائوسو) احترامات فوق العاده میکردند و حکم میکردند که اطفال بزرگان و شاهزادگان کتاب عقل و تقوی آن فیهاسوی را درس بخوانند و معلومات آنها را گاه و بیگاه امتحان کنند و چند سال پیش هم امپراطور به معبدی که بانتخاب (لائوسو) ساخته بودند رفته بود و جهت این احترامات

زید که سلاطین (تانگ) از این فیلسوف می نمودند این بود که بواسطه شایسته اسم این
 دو خانواده آفسوس را از اجساد خود فرض می کردند در صورتیکه غیر از این شایسته اسمی
 ارتباط دیگری در میان آنها واقعیت نداشت

رفکار مستحسنی از پی از سردارهای چینی

سردار موسوم به **بین هنگ کبان** چینی دوشیز از جوانان ترکهای مشرق را
 اسیر کرده بود و در ضمن باها پول داده بود که آنها را بخواهند بکشند با وجود
 این بدانکه سردار آنها را به درخانه دولت چین آورد آنها را بقتل رسانیدند و
 هر چه این سردار بپاره بر سر او کرده که این کار بر خلاف انصاف و عدالت است و او را
 متضخ و رسوا خواهد نمود و طاقبت اینکار میشود خواهد بود هیچکس باو اعتنائی نکرد
 و این سردار بظنرت بقدری از این عمل دلتنگ شد که توك خدمت دیوان کرد و در
 آنرا از شدت غم و غصه دق کرد و مرد و تمام مریدان شجاع چینی و اشخاص پاکدامن
 و متقی از برای او آفسوس حوردهند از این گونه اعمال که مخالف از قول شده باشند بسیار
 واقع شده و میشود ولیکن نادراست که کسی از غصه آن مرده باشد

مادامی که ملکه (وو هپو) امپراطوری را که خودش درست کرده بود دور از پای تخت در
 مجلس نگاه میداشت و خودش با هم او سلطنت میکرد خیلی شورشها و اغتشاشات برای اینکه
 میخواهند امپراطور اسیر را از حبس نجات بدهند بر باشد و ملکه همه آنها را آرام کرد
 اما در این بین بسیار از شرها و متخصمین و شاهزادگان تلف شدند و این کشتن و تلف
 کردن این بپاره مردم که بهیچ قانونی درست نمی آمد بقدری اسباب اغتشاش مملکت
 شده بود که نزدیک بود رشته سلطنت گسیخته شود لهذا ملکه در سال ۶۶۴ از تمام ایالات
 چین اشخاصی را که متوقع خدمت دولت بودند احضار نمود و بصیغ حکام هم امر کرد
 اشخاصی را که لایق شورای دولتی هستند برای تخت بفرستند و امپراطور تمام آنها را
 بکار دولت مشغول کرد و بیهاناً تربیت امتحان آنها را در کار قرار هم کرد تا باقیقت و
 قابلیت هر یک از آنها را درس بفهمد و حواست صدق و کذب اموری که حکام باو خبر
 داده بودند بشخصه مشاهده کند و آنها را بکار برای آنها این همه از شرها و تررگان و شاهزادگان
 را محصور و اگشته بودند تحقیق نماید

و این ملکه که يك قسری دیر بهر عدالت افتاد زیاده از همتصو بجاه هر ازادخانیه که مردم را به همت دروغ بکشتن داده بودند بهلاکت رسانید و ترتیب آفات و تحقیق این مطالب را شخص خود ملکه بدون دخالت غیر فراهم کرد و این پلنگ ملکه خیلی خیالات مردم را آورده و آرام نمود و حکام ولایات از بوجبال زنده صکرون عدالت و رفع ظلم افتادند

—●●●— تلالی فتح قشون تبت —●●●—

در همین سال ۶۹۳ حاکم (توربان) که از جانب چین ها بود با شاهزاده ترکها ریاست يك دسته از اترک مغربی با قشون زیادی از چین فتح تبتی ها را تلالی کردند و چهار حکومت قضای را صکه چند سال پیش از آنها گرفته بودند پس گرفتند و حکومت عمومی ولایات مغربی آسیا از جانب دولت چین دوباره برقرار شد و سلاطین آنها که از اطاعت و بیعت چین خارج شده بودند مجبور باطاعت شدند

—●●●— خاطر حوامی ملکه چین بیکی از حلقای بودائی و ساختن دومینبد —●●●—

در سال ۶۹۳ خلیفه (هوئی) صکه حواطر او را ملکه مملکت مینخواست مامور شد معبدی باسم معبد نور بنا کند و در سمت شمال آن معبدی باسم معبد آسمان بسازد و هر روزی ده هزار عمده و کارگر در آنها کار میکردند و خرج آن کار بقدری گزاف بود صکه طولی نکشید که خزینة دولت تمام شد و بنای معبد آسمان را به پنج طبقه قرار داده بودند و همینکه سه طبقه آن ساخته شد بقدری بلند شده بود که چون از بالای آن به معبد نور که چند یا پستتر ساخته شده بود نگاه میکردند مثل این بود که در قمر چاهی نظر میکنند و این طبقه بقدر هزار هر شاگردان جوان و قوی داشت و چون معنشی کان افتشاش در مملکت کرد این طبقه را متهم نمود و تمام شاگردان او را اخراج کردند و اینکار در باره حواداو حکمی نشد همینقدر مامور شد که مجسمه که دو پست یا ارتفاع داشت و در معبد نور نصب کرده بودند از خون گاو رگین کنند و در این پنجا شخص طیبی محل میل ملکه واقع شد و این خلیفه حسادت و رقابت او را در دل گرفت و به کینه ملکه معبدی را صکه ساخته بود آتش زد و سوزانید و آتش از آنها نجا نواز کرد و سعادت سلطنتی رسید و حتی تالار

بزرگ تحت سلام تماماً سوخت ملکه اعماض نمود و بروی خود نیامورد و تقصیر را به چسالاتی عملجات نسبت داد و یکی از مورخین میگوید که این شور حریمها در درختان بین بداقور بود و آن را آثار غضب خداوندی میدانستند یکی از شرفای بزرگ مجلس این بود که علت این بدبختی را تحقیق کنند و در صدد رفع غضب آسمانی برآیند ولیکن دیگری از ترس اینکه مبادا آخر این تخصصات بجای بد برسد و نتیجه منحوس داشته باشد مذکور از این پال منصرف کرد و حلیهٔ مذهب را مأمور نمود صکه دوباره میدانها را بسازد و تالار تخت سلام را مرمت نماید و وا داشت مس گذاشتند و میزها و ظروف بزرگ ساختند و در آن ظرفها صورت و بیان آنچه در چین واقع بود دیده میشد و در مجسمه یا ت ساختند صکه هر یکی ده قدم ارتفاع داشت حلیهٔ مذکور معطرب و متوهم بود و میترسید در صدد تفحص حال او باشند و صحتی کرد که اسباب آنرا جار طبع ملکه شد و پنهاناً حکم کرد خایه را قدری زدند که زآن درد مرد و ملکه حکم کرد که در باب آن حریق بجاس کنند و هر چه هر کس بقتلش میرسد از روی صداقت بدون ترس و غمق بگوید یکی از شرفای رای داد که کار میدانها را تعطیل نمایند دیگری تفصیرات دولت را در چهار فصل مندرج نمود

● (●) ستون فلزی و ظروف بزرگ چینی (●) ● ● ●

ملکه (وو هو) یکی از برادرزادههای خود را که (ووسالی) نام داشت شایسته دوست میداشت و علم حقوق و شؤونات شاهزادگی را ماو داده بود و در سال ششصد و نود و پنج این برادرزادهٔ ملکه داد دو ستون ساختند یکی از آهن و دیگری از مس و بلندی هر يك از آنها يك صد و پنج قدم و دور آنها دوازده قدم بود و پایهٔ آنها شبیه کوه کوچکی بود از آهن و مس و بلندی آن پایه بیست قدم و دور آن يك صد و هفتاد و نهم بود و این شاهزاده مدایع ملکه عمه خود را ترکیب کرد و داد بخط بسیار خوش بر روی آن ستونها که در دو طرف یکی از درهای عمارت سلطنتی فرار داده بودند نقش کردند و ملکه خودش عبارتی مان معمون داد آنجا نوشتند ستون آسمانی که به فتح قدرت و تقوی سلسلهٔ بزرگ (چو) امپراطور تمام سلاطین بلند کرده اند و در سال ۶۹۶ م در یکی از درهای عمارت سلطنتی نه یارچه از طرفهای بزرگ مسی جا دادند و آن طرفها دو دسته داشتند و شبیه به سپاه بودند صکه بتقلید طرفهای (یو) بزرگ که شرح آن از پیش گذشت ساخته شده

بود روی آن طرفها دیده میشد که ممالک چین را موافق قسمتهای قدیم به سه قسمت تقسیم کرده بودند و در آنها اسم بلی تخت ها و شهرهای عمده را هم نوشته بودند و محصولات هر مملکت و چیزهاییکه برای حربته دولت و منافعهای عمومی تدارک میکنند شرح داده بودند و اسم این نه بارچه طرف هر (چو) بود و طرفی که شرح ممالک (بوچو) در آن نوشته شده بود هجده قدم ارتفاع داشت و هزار و هشتصد کنتال (یک صد و پنجاه حروار) وزن داشت و سایر طرف چهارده قدم ارتفاع و هزار و دویست کنتال (یک صد حروار) وزن هر یک از آنها بود و برای ساختن این نه طرف پانصد و شصت هزار و هشتصد پوند (نود و سه هزار و چهار صد و بیست و سه من) مس گذاشته بودند و علاوه بر محسمه های زیادی که در سلطنت این ملکه روی حکم داشت در معبدها ساخته شده بود ملکه (وو هپو) حکم داد محسمه تمام اشخاص معروف در سلطنت او را ساختند و مباحث برای آن است که اسم این اشخاص در صفحه دورکا بیاید

— ۳۱۴ —

در سال ۶۹۷ ملکه (وو هپو) معاهده با (میچو) پادشاه ترکها کرد و او را وادار نمود که به تانارها حمله نبرد و موافق آن عهد نامه ملکه پادشاه ترکها فرمان خانی داد و تمام ترکهای که چپها در خنک اسپر و میچوس کرده بودند رد نمودند و باو وعده کردند که دختر او را برای یکی از شاهزادهای چین مرسوم کنند و چند ولایت باو واگذار نمودند و مقدار زیادی از برجهای اربشمن و مقداری برنج و مقدار دیناری آهن و هم حور آلات و رابع باو دادند اگرچه بعضی از شرفای چین مخالف این رای بودند و این معاهده را امضا نمیکردند باوجود این معاهده بسته تمام شد و این حال ترها در زمان قلیلی طوری قوی شد که یک سال بعد از آن معاهده خود را در سر چهار صد هزار لشکر دید و داخل حالک چین شد و شهر (کیچیو) را محاصره کرد و حرابی بی اندازه به ایالت (بیجلی) رسانید اما از ترس اینکه نتواند مالته کر امپراطوری مقاومت کنند قصد کرد بدون باطل به تانارستان برگردد و در حال هریمب ده هزار هر جینی را که اسیر کرده بودند سر برد

— (۱) — ملامت و نصیحتی که ملکه (وو هوی) —

در منتخبات بوشتجات - لاطین در مواقع عدیده ملامت و نصیحتی که وزیر موسوم به (میچسکی) به ملکه (وو هوی) کرده است برای آنکه او را از اقدامات جنکی منصرف نماید دیده میشود و ما سعی فقرات آن را که موجب نصیحت میشود در اینجا ذکر میکنیم آن وزیر میگوید ((من همیشه شنیده ام که خداوند تبارک و تعالی وحشی ها را در زمین خلق کرده است که دخی برین ما ندارد و مملکت سلاطین قدیم ما در سمت مشرق محدود بدریا و در مشرق ریک منحرک و در شمال به میان (ناتسونو) و در جنوب به پنج سلسله کوههای موسوم به (اولنک) بود و اینها حدودی بودند که خداوند تعالی میانه مملکت ما و وحشی ها قرار داد. بود و از تواریخ معلوم است که ولایات زیادی که نه در آنها عقل به سلسله درک سلطنت اول ما رفته بود و به اسلحه آنها رسیده امروز در تحت فرمان و جز مملکت شماست و مملکت شما به تنها از ممالک (ین) و سلاطین (هبا) درک تر است مگر از ممالک سلاطین (هان) هم وسیع تر و زیاد تر است. پس آیا این همه ممالک برای شما کافی نیست؟ چرا تصاویز میگیرید و اسلحه خود را زمین نم بزرگی میسازید؟ چرا حزمهای خود را تمام میکنید و قوم خود را برای فتوحات زمین های بی فایده حسته و وامانده مینمایند؟ چرا گرفتن کلاه و کمر چتد نهر وحشی را بر سلطنت آسوده و راحت در صایح ترجیح میدهید؟ (شی هواگنگ فی) ماین حساب افتاد و فتوحات بزرگ کرد اما نتیجه داد چرا که مملک از دست پسرش بدر رفت و سلطنت آنها منقرض شد (ووتی) که از ساله (هان) بود چهار جنگ بزرگ کرد و نتیجه آن این شد که حرمینهای دولت از میان رفت و مجبور شد بر مردم تحمیل مالیات فوق العاده کند و در آنک زمانی تمام مردم فقر و بیچاره شدند پدرها اطفال خود را میروختند و شوهرها زندهای خود را بههای نان میدادند و لوج فوج مردم از کرسکی میبردند دزدیها دسته دسته شده بودند و از هر طرف مملکت را خراب میکردند و مثل است مشهور که گفته اند ((من حرب المحرب حلت به اقدامه)) اگر چه این مثل عوامی است ولیکن جلی لصایح درک از او مستفاد میشود ((

این وزیر بعد از آنکه محارح کزای جنگهای طولانی را شرح داد ملکه را از رفتن به جنگ وحشی ها

که مہکت مثل مورچه میمانند منع نمود و مہکت بہتر این است کہ توجہ و ہواست ملکہ تنہا مصروف نگاہداری حدود مملکت باشد

سلطنت ملکہ (ووہیو) میباید چند اخلاق مردم چین در آن زمان رو بہ نازل بودہ است زیرا از قراری کہ (آمپو) مورخ میگوید این زن اقدام بکار ہای زیاد فوق العادہ کرد کہ ہم مخائب نارای و عقل مردم و اخلاق عمومی بود و ابدأ کسی در مقام تنہ و سہاس او بر نیامد مثلاً نتوان قریبائی نارای تمالی را ہککہ غیر از امپراطور ہای بزرگ کسی حق نداشت بخود نسبت بدهد او برای خود قرار داد و آلاز بزرگ محصور داشت کہ در انجا اجداد خود را متعزیر مینمود و درجۃ اجساد را کہ سابق بران باشخاصی میدادند کہ در پنج کتاب (کینگ) امتحان فادہ بودند او باشخاصی تخصیص داد کہ از کتاب (لائو سو) امتحان میدادند و القاب و عناوینی برای خود قرار داد کہ قبل از او ہرچکس جرئت نکرده بود بخود لقب بدهد ہمہ این کار ہا را کرد و متعصبان و صبح قدیم ساکت نشدند و این حجت علما کہ در زمان سلطنت (شی ہوانگ تی) جنم و غصب او را حقیر شمرده و بکرات بر ملا باو ایراد گرفتند و با او مدعی شدند در این زمان در نلابی این ہمہ توهین و جسارت ہا کہ بہ آنها شد بچند کلمہ شوحی اکتفا کردند این ملکہ بشخصہ بقدری از مردم تلب کرد کہ ظالم ترین امپراطور ہا این قدر از مردم تلب نکرده بودند خانوادہ امپراطوری را بہ کشتن و حبس تعزیرا تمام کرد و زخم نزرکی بادارات دولت وارد آورد و قبل اشخاصی ہم کہ از خانوادہ سلطنت و از ادارات دیگر باقی ماندہ بودند بر عم ہمدیگر مخدمت این زن مہکوشیدند تا عیرتی کہ ذکر آن اسباب اعمال میشود شاہزادگان جدا برای فواید و منافع او کار میکردند ادارات عدالتی احکام او را محترم میشمردند و در کمال سختی اجرا میداشتند مردمان بچکی ہمہ روزہ فوجات میکردند و حدود مملکت را تا اندازہ پیش رددند علما در مدح او مبالغہ کردند و سہا از مطبوعہ امپراطوری پیشتر از ہزار جلد کتاب با فائدہ خارج شد و تمام مردم در کمال آزایی زندگی میکردند واحدی از وضع و حالت خود شکایت نداشت

این زن عالی از مردمان طبقہ پست خارج شدہ بود و در دل گرفته بود کہ خانوادہ خود را بر تخت امپراطوری استوار کند و خانوادہ (تاگ) را از سلطنت محروم نماید اما ہمہ مجاہدات او در این باب بہودہ شد صحتہ اینکہ ملت چین یا متغیبین ملت میلان بر سلاطین

این بود و ملت های همسایه هم که دخالت در کار چین داشتند با قصد ملکه همراه نبودند لهذا مجبور شد پسر خود را که در خارج شهر پای تخت محوس داشته بود بدر بخانه بیاورد و او را دو بزمه دلپسند سلطنت قرار دهد و شورشی که در عمارت سلطنتی واقع شد سلطنت او را باخر رسانید و قبل از آنکه در سن هشتاد و یک سالگی در سال ۷۰۵ مسیحی از دنیا رفت

(چونگ تسوگنگ) در سال ۷۰۵ مسیحی

سلطنت زن ها در زمان **چونگ تسوگنگ** هم معمول شد زیرا این امپراطور تحمل سنگینی مثل سلطنت را در قوه خود ندید و او را به ملکه **وئی** زن خود وا گذار نمود و این بیخبری این امپراطور موجب هزار گونه اغتشاش کارها شد خانمهای عمارت بر ملاشغلهای دیوان را بهر وختند و حکم عدالت با پول بود متصل حکم میدادند و مهر دولت را میدادند و ملکه **وئی** در سلام طم در پشت پرده حاضر بود ناز آنچه میکرد و کفتگو میشود مستحضر باشد و شکایت وزرا و غیره را همه بدست او میرسید و امپراطور عز رسالت او کاری نمیکرد و امپراطور طوری بکار سلطنت و بنام امپراطوری بی اعتنا بود که از روی میل استعفا از سلطنت میکرد که تاریخ نویس با دلال هرز کهها شود ماه اول سال ۷۰۹ را با شخصیه که برای حفظ خود انتخاب کرده بود گذرانید زحمات در پناه و خدمت آنها دکان باز کرده تجارت میکردند و بر درگان مملکت مشتری و خرید و آنها بودند در سر قیمت شغلها کفتگو میکردند چانه میزدند و کار به بحث و دعوا میکشید و امپراطور از شنیدن و دیدن این اوضاع حظ و آفری داشت

روز عهدی که سیدانوس معروف بود امپراطور خوشداشت با زها لباس مبدل در میان مردم عوام و مثل آنها در کوچهها گردش کند و مشغول مرزکی باشد و واضح است که این نوع حرکات او موجب شهرت ملکه از او میشد و بدیهی است که شهر زن از نومر مورت چه اعمال میشود خلاصه ملکه با پسر برادر ملکه سابق **وو هجو** ارتباطی پیدا کرد و کار بجهائی منجر شد که شوهر خود را در همان سال مسموم نمود ولیکن این مصیب برای او فایده نکرد و اگر چه مدتی این فقره را پنهان نگاه داشت برای اینکه تربیات کار خود را درست کند و خود را تائب السلطنه مملکت قرار دهد اما قبل از اینکه او بتقصود خود برسد مرگ او را در یافت و

● زوئی تسونگ ● که در سال ۷۱۰ امپراطور شد سه سال پیشتر سلطنت
تسکرده و تاج و تاج را به پسرش ● هیوانگ تسونگ ● واگذار کرد
و این امپراطور را ● مینگت هوانگ ● هم که یعنی امپراطور مشهور است
میتناهند بجهت آن که در اوایل سلطنتش به بعضی صفات حسنه معروف شد اما
چندان طولی نگذشت

● اصلاح امرای مملکت ●

این امپراطور اسراف و مرزه خرجها را که در زمان دو مانگ سابق در نظام و غیر نظام
پیدا شده بود اصلاح کرد قناعت و سستی این امپراطور در مالیات ملت ها قدر بود که
سلطنتهای سابق در آن اسراف میکردند خرجهای گرانی که اهالی در بجهت او میداد
شده بودند همه را موقوفه تسکرده اعداد صاحبان نظام را چه در شهر پایتخت
و چه در سایر ایالات تحصیل داد قوا بین قدیم را در کمال سستی اجرا میکرد و
هر کدام موافق آن زمان بود تبدیل با حسن می نمود از خطای مداهم کم کرد قدر
دوازده هزار هر آنها را بولایت و وطن خودشان فرستاد که مشغول کاری بشود
که مذهب بحال مردم باشد و بسیاری از معبد های بودا را حراب کرد و محسمه هلی
جنایان آنها و مقدسین را داد آتش کردند و قدغن نمود که دیگر از این نوع
محسمه ها نسازند

این امپراطور در وضع نظام هم انتظام تازه داد حلی و سببی رامین کرد که در آن تمام قشون مملکت سان
بدهند و وقتیکه همه در آنجا جمع شدند خود امپراطور هم به شخصه حاضر شد و در حضور خودش منتقهای
انضامی را موافق قانونی که امپراطور (تئی تسونگ) ترتیب داده بود امتحان کرد دو بیست هزار قشون
در این سان حاضر شد و منتها بحاجت هزار هر آنها مطلع و ظلم تحرکات نظامی بودند لهذا
امپراطور نسبت صاحبان منتقرا شد و کوتاهی و عهت آنها را ملامت کرد و حکم کرد
در بیس نظام را در زیر پیدی پارچه پارچه کنند بجهت آنکه به لوازم شعل خود عمل نکرده بود
و در صحتار نظامی کوتاهی نموده بود و اینک اهالی در بجهت نامپراطور اظهار کردند که این
شخص خدمات مررک بدولت کرده است و خانواده امپراطوری از او باید امتنان داشته
باشند این اظهارات اسباب تسکین امپراطور شد و جان او را بخشید و اینک او را از کار

خلع عود و تفریت فرستاد بسیاری از صاحب‌منصبان نزرک که به لاجله شان آنها ممکن نبود از آنها مؤاخذنه از کونهای و تقصیر در خدمت بجایند بکشتن یا با حراج موافق استحقاقشان سپاست شدند بعد ازان امپراطور ترتیبات مخصوص برای نظام قرار داد و حکم صادر هر يك از افراد نظامی که از شصت سال گذشته باشد از خدمت معافی باشد و قدغن عود اشخاصی را که برای نظام قبول میکنند باید کمتر از پانزده سالی داشته باشد

— آشکار شدن کشتگان محضی —

در اوایل سلطنت (هبوان تسونگ) مجلسی در حاکم تشکیل داده بودند و چهل دانگند بر صد امپراطور اقدام نمایند بعد از اطلاع امپراطور و تحقیق مطلب حکم سپاست آن اشخاص شد و شاهزاده خانم عمه امپراطور که رئیس آنها بود محکوم شد که خود را نکشد و بواسطه این فقره بود که امپراطور حواجه را که موسوم بود به (کائوله سی) از سرداران قشون خود قرار داد و ترقی فوق العاده این شخص سپاست که حواجه های فرومایه رفته رفته در مملکت مقتدر و توانا شدند و از قراری که (آمبر) مورخ مینویسد اسباب عمده شور شهبائی که در عهد امپراطور (هبوان تسونگ) اتفاق افتاد و موجب هلاکت و روال سلطنت سلسله (تائک) شد اینها بودند

توجه امپراطور ترتیب سلطنت و حکمرانی مملکت

امپراطور (هبوان تسونگ) در اوایل سلطنت به حواست تمام هم خود را صرف نظم مملکت و ترتیب حکومتها کند لهذا تمام ایالات ناظم فرستاد تا روح امیران و تعدیات زیادی که مردم وارد میامد بجایند و آنها حکم کرد که از رفتار حکام و وضع زراعت و اسامی اصحاها از روی حقیقت با امپراطور اطلاع بدهند ولیکن در میان مردم چنین مشهور شد که این اشخاص میروند در تمام ممالک چین تجسس دختران خوشگل برای حرم امپراطوری کنند و چون امپراطور از این شهرت حیرت دار شد برای آنکه مردم بهمیاند که این شهرت دروغ و بی اصل است عدد زیادی از دختران جوان که در حرم بودند نزد اقوامشان فرستاد تا

شهر احتیاج کند و در عمارت نگاه بدانت مگر رنهایشکه از وقت سوهر سازی آنها گذشته بود یاقوم و قبیله که متمایل بخارج آنها بشوند نداشتند و رسمی که سالها بود در چین معمول شده بود که سالی چندین نفر از دختران جوان و جوانی از ایالتها برای امپراطور تعارف و باوردند متروک نمود

دیگر آنکه اسباب جلال فراهم کردن منتظران امپراطور گناهی بود که موجب عداوت اخلاق مردم میشد و خیال داشت که این عادت منحوس را از میان مردم بردارد و این عیب را ریشه کن کند لهذا قانون قانع در میان مردم گذارد و استعمال خواهرات و دلرات قیمتی را در طروف و لباس و اسباب منزل و مدفن کرد و وضع نوآرهای شخصی خود را اصلاح نمود و این اول امپراطوری بود که تسبیحات جدید در سمارت نمود، من خودش جای کرد و دوری هر چه ملری طلا و نقره و صیل قیمتی و لباس زر دوری در عمارت بود نزد خود حواس و داد در جلو درب عمارت دواتی همه را آتش زدند و سوزانیدند تا آنکه مردم عبرت بگیرند و عشق طلا و نقره و خواهرات که در دل آنها ریشه کرده بود از سر آنها بدر رود و این همه مخارج زیاد که برای اسباب جلال که در سفاقه بصرف بود بگردند متروک شود و حکمی صادر کرد که صد مروارید نماند باشد و پول زیادی برای سوانح مردم تقسیم نمود اما حجب که این کارهای خسیج و اخلاق حسنه امپراطور دوامی نکرد و خودش بکارهای شیکه در اول سلطنت خود را دشمن آن بنام میداد آورده شد من جمله امپراطور قبل متروکی بموسیقی و ساز داشت و خودش هم در این فن کامل بود مخصوصاً مورچین چینی او را ملامت میکرد که در عمارت مخصوص خود مجمع سازی فراهم کرده بود که شخص خودش همه آنها بود و در آنها رانده از یکصد نفر دختر جوان را ساز و آواز تسلیم میداد برای اینکه ماری کر و خواننده تا شامه امپراطوری باشد و این کار طوری او را مشغول کرد که بکارهای مملکت بی عا شد و رفته رفته کارهای او بجهت که اندک بکار سلطنت و دولت و مداحه نمیکرد و یکی از سواران چینی در این باب مذکورید مسلم است که (همون سه انگشت) قبل از تشریح اخلاص پادشاه کامل و رکن مریدین و همچنین ابتدا کرد ما در آخر آورده اعتقالات شاه موسیقی را نهایت درت میدادست و او را به کمال برداشت اما حوص آنکه کاد تا از روی دست مشغول تر شود از راه ای خود مفا. سه هزار داد و او بعد از مدتی کشف بر مقام آه ار شد اما این سنبل و کار لایق پسر

آسمان است ؟ بدیهی است و فتنه که آدهای بزرگ هم نتوانند هوای حس خود را مهار کنند و خود را از دست او حفظ کنند مجبور میشوند که در کارهای بیست و ناشایسته مطیع او باشند

بنای مدرسه نزرک معروف (هانلن)

این مدرسه نزرک یا آکادمی مشهور (هانلن) را از بناهای امپراطور (هوان تسوینگ) مبدلند که از جهل هر فاضل ترین دکتراها با کمالی ترین علمای مملکت تشکیل کرد این مدرسه که او را بطریق اولی میتوان آکادمی خواند تا این عصر باقی مانده است و از سینه این دارالعلم است که تمام مورخین مملکت و سیاحان ایالات و حکام و فرمانفرمای چین بیرون میآیند و (هوان تسوینگ) در ترویج علم با این فخره آکنه نکرد بلکه ما اطراف عالم فرستاد و هر چه از کتب قدیم بدست آوردند به رسمیت بپذیرید و هر چه از کتبهای نظام بدست آمد ترجمه و طبع نمودند و افراد نظام تعلیم کردند و ریاست مسقط الرأس (هوک تسو) رفت و ما و بیروار او انقلاب محرم عطا نمود و سلطنتی مداهم محمله دیگر هم که با مذهب اصلی چین همیشه در جدال بودند آنها را محبت و مهربانی بکرد و این محبت و مهربانی امپراطور بحالفهای مذهب محده سبب شد که از اطراف عالم خطای تمام مذاهب رو آور تا آنکه چین شدند

این امپراطور وعده کرده بود که یکی از شاهزاده خانمهای طایفه خود را بسطراحت عروس می کند و وجهیکه سزا برای انجام این کار بدرجهای چین فرستاد در ضمن پنج کتاب دینی چین را هم از امپراطور خوانست و امپراطور هم مسلب او را قبول کرد یکی از علما که مذکور نگاهداشتن کتب بود درستان کتب دینی چین را برای مانی که بد نظر آنها و معنی بودند عمالت طایف قدیم تصور کرد و آنکسب خود را چین دانست که در این باب مخالفت و مددیت کرد عریضه بامپراطور نوشت که (آمپوی) مورخ این تصور ترجمه میکند و بگرفتی سلطان (هوکینگ) که خانواده اش با خانواده (هان) که نفوذ در چین سلطنت داشتند مربوط بود از امپراطور با کمال اصرار خواهرش کرد که کتب تاریخ و حکمت چین را بدهد و امپراطور و وجود دوستی و قوم و حیثیتی جدا مصایبه کرد و نداد و این امروزی سلطان را که دشمن مدعی ملت ما است کتب دینی را بخواهد و اعجاب حضرت شیخ مسلب او را

بدون هیچ اشکالی قبول مینمایند و کتابهای مقدس ما را باو میدهند آیا قبول این امر مثل این نیست که بدست او اسلحه بدهید یا ما جنگ کند ؟ در صورتیکه اعلی نبش وطلای او کتابهای ما را بخوانند از علوم ما مطلع مینود و راه به پیش بینی و تزویر مبرند و برای ما جسور و مغوی تر میشوند مختصر بگویم علم علیّه بر ما را بلکه راه مطیع ساختن ما را مینهند و از انجلی حضرت خواستیم مکتب تبریکه بان سینه ما را سوراخ خواهند کرد بدست دشمن مدهند و هکذا

امبراطور در این قدره هم عقیده با این عالم نبود و نتایج اثر اینطورها نمیدانست لهذا بعد از خواندن این سرریضه رجوع بشوری کرد که مرگس دانی خود را در این باب بیان کند و یکی از وزرا که خیالاتش بلند تر از صاحب سرریضه بود این طور گفت : حضرات متی ها که چندین سال بود یانگی کری را پیشه خود کرده بودند حالا سرطاعت پیش آورده اند و در کمال فروتنی معاهده ما را مطالب شده اند و از معلومات ما خواست دارند استفاده کنند و اگر مسلت آنها را جزاً یا کلاً قبول نکنیم در دعایم نازلها را بیانگی کری و سرگشی و ادار میکنیم پس عقیده من اینست که موقع را باید نهمیت شمرد و کتب دینی و غیر دینی هر چه را سهل آنهاست باید باها داد و آنها از این کتابها اصول فواید را که موجب ترقی اخلاق میشود استفاده خواهند نمود و اخلاق آنها بهتر میشود و چه خدمتی بهتر از این ما میتوانیم بخودمان و ملتقای وحشی کنیم عنقریب تمام روی زمین مسکس مردمان مائل تربیت شده میشود و ما هم میتوانیم همیشه نشوقی کافی حاضر داشته باشیم تا شرگشی را که با ما پیش قدم در جنگ میشود از خود دفع کنیم و این شخص عالم فواید حقیقی کتب ما را درست ملتنت شده است زیرا اگر نادوی از مردم در خواندن این کتب بر جنبه و تزویرشان بفرزاید در عوض اغلب آنها زجب زد کافی نیکو و فواید عفل و نهارا از آنها درک میکنند

﴿ کمک خواندن هندوها از چینها برای دفع اعراب ﴾

از قراریکه فوق کتاب تاریخ هند ثبت شده در سال هشاد و هفت هجری سنجری از هندوستان بدریغانه چین آمد و برای امبراطور پهن رنگ از طهوری آورد که میتوانستند حرف بزنند و خواست کرد که ما و آشکری مدهند که خودش سردار آن لشکر باشد و برود با اعراب

چنگ کند و آن لشکر همیچنانکه تاریخ طبری مینویسد از اعراب شکست خورد و در آخر همان سال دویست هزار لشکر تاتار هم که بسر کردی (تالابون) پسر برادر خاقان چین داخل ولایات مسلمانان شده بودند و با اعراب جنگیدند آنها هم از اعراب شکست خوردند و مسلمانان این فتح و ظفر را از جانب خداوند میدانستند.

و از تاریخ چین مستفاد میشود که ممالک مغربی آسیا مکرر از مملکت چین کمک خواسته اند و با اعراب جنگ کرده اند و قوت و قدرت مسلمانان اوقاف بختری شده بود که ممالک فرنگستان را هم بتزلزل آورده بود و در این زمان ۷۳۲ مسیحی بود که (شارل مارنل) اعراب را در نزدیکی (پواریه) شکست داد و چنان فتح فرانس را از گله اعراب بدر کرد و همچنین در تاریخ چین مسطور است که سلطان مملکتش از دولتی چین برای دفع اعراب امداد خواست و گفته بود که لشکر حلبه بالای آمیان و آمت تمام ممالک روی زمین است و لپک چینها بپناه آنکه سلطان شانس پادشاه تبت که اوقت با چینها در جنگ بود بستی و مساعدت دارد او را کمک کردند و بعد از هشت سال مملکت از دست سلطان شانس رفت مابین طور که سرداری از چین با لشکری اسبوه بشهر شانس نزدیک شد و بنفته وارد شهر شد و سلطان را که در آن شهر بود گرفت و محبوس ساخت و شهر را با عمارت سلطنتی غارت کرد از قراره که قتل میکنند در عمارت اسباب موزیک بسیار و طلاهای زیادی بود که سردار چینی پنج یا شش شتر را از آنها بار کرد و غلامهای زیاد و اسبهای خوب بشمار از آنها برد و پرورد (سنگاهو) شهر پای تخت چین سلطان شانس را قتل رسانیدند و پسرش برای استمداد ولایات همسایه رفت تا سردار چینی که بد فولی و حرص او تمام شاهزادگان مملکت را بنخمم آورده بود تلافی کند و این شاهزادگان از حلبه سه مسلمانان مدد خواستند و قصد شان این بود که با مکتی که در تصرف چینی ها بود حمله بکنند و آنها قشون داد که با قشور شانس و قشون سلاطین دیگر که همعهد شده بودند منضم شدند و با سردار چینی که نصب هزار قشون داشت جنگیدند و او را شکست دادند و پسر پادشاه شانس حراج دمحلطه مسلمانان شد مطیع شدن اعراب و سایر ولایات آسیا به چینها

در تاریخ چین نظیر این خبریکه پیش گذشت بسیار یافت می شود من جمله مورخین چینی می نویسند که در سال ۷۱۵ مسیحی سلطان تبت اغتشاش زیادی در مملکت (هانان) که از ممالک مغربی آسیا بود فراهم کرد لهذا سلطان آنجا به (گالی) رفت و

در آنجا سردار چینی که بر یکی از حکومتهای نظامی چین ریاست داشت پناهنده شد و از او امداد خواست آن سردار قشون خود را جمع کرد و بهلاوه ده هزار نفر هم از مردم ولایت انتخاب کرد و چندین هزار (لی) بسمت مغرب مسافت طی کرد و بیشتر از صد شهر را مطیع خود گردانید و علاوه بر این بمالک همسایه نامه نوشت و بانها حکم کرد که خاقان چین را پنداشاهی و امپراطوری خود قبول کنند بالاخره مملکت (تاشی) یعنی عربستان و هشت مملکت دیگر شاهنشاهی و امپراطوری خاقان چین را قبول کردند و مطیع او شدند و سردار چینی بعد از آنکه ستونی در آنها نصب کرد و شرح سمر خود را داد روی آن ستون حکاکی کردند مظهر و منصور مراجعت کرد و در سال ۷۱۷ میلادی در کهای مغربی که از چینها رهنبده بودند بممالک مغرب مالک مغربی آنها که در دست چینها بود افتادند و قشون حلبه و لشکر سلطان بت را کمک خود قرار دادند و دو شهر از مملکت کاشغر محاصره کردند و لیکن چندانکه به کمک طوایف جادر نشین محاصره آن دو شهر را برداشتند و بانسکر حلبه و قشون سلطان بت معاهده ترک جنگ و دعوا نمودند و در سال ۷۱۸ در کهای شمالی با چینها مقام صلح آمدند و در ۷۱۹ پادشاه (سگدیان) و بعضی از سلاطین مالک دیگر که همسایه او بودند سمرانزد خاقان چین فرستادند و از او استمداد خواستند که اذب لشکر حلبه را از آنها رفع نماید و در تاریخ چین ملاحظه است که در سال ۷۱۹ عیسوی بتوسط شخص متدینی از عربستان مالکات برای خاقان چین آوردند و یک قلاده شیر هم برای او تعارف آوردند و در سال ۷۱۳ سلطان کشمیر سفیری بچین فرستاد باینواسطه که او و سلطان مملکت وسطی هندوستان پادشاه بت دشمنی داشته و در سال ۷۲۰ امپراطور چین پادشاه کشمیر فرمان سلطنت داد و تاریخ چین مینویسد که این ولایت کاشغر بجهة اینکه در میان کوههای بسیار بلند واقع است حمله بردن بر آن مشکل است و شهری که مقر سلطان است بطوی نمری عظیم واقع شده است و در آن ولایت همه چیز وفور دارد مخصوصاً مینوهای اعلا انکورهای خوب طلا و نقره و قیل زیاد ماب میبود و از زمان امپراطور (تائی تسوگنگ) بعد سلطان سمرقند چندین سیر بدربار چین فرستاده است و از آن زمان سلطان سمرقند و سایر سلاطین همسایه در معرض حملههای سبب لشکر حلبه واقع شدند و لیکن حتی المقدور تمکین آنها را نکردند

رمدام خود را در حمایت خاقان چین بدانستند و همچنین قتل میکنند که سلاطین طبرستان که رعیت ایران بودند و آنها را سردار مشرقی ایران میکنند مدتها با لشکر خلفه مقاومت کردند و شاهنشاه و امپراطور خود خاقان چین را پیشناختند و در سال ۷۵۲ میلادی سلطان ممالک (اساتو) که در شمال و مغرب سمرقند واقع است و سلطان (کان) که در مشرق سمرقند بود سفرای بزرگ خاقان چین فرستادند و برای رفع اذیت خلفه لباس سپاه مدد خواستند

نهار جزیره (سپلان)

در سال ۷۴۲ مسیحی نهار غرب که از دریای جنوب چین آمدند هدایای نفیس زیادی از جانب سلطان سرائندیب برای خاقان چین لغاری آورده بودند و از آن جمله بود سرواریدهای دانه درشت طلای خالص سنگهای قیمتی دندان فیل و چند قطعه از یارچهایی ممتاز

علم نجوم چینها در عهد (هوان تسونگ)

در سال ۷۲۶ میلادی خسوف یا کسوفی که موافق حساب معمول چینها خبر داده بودند درست در نیامد لهذا امپراطور یکی از خلفای مذهب بودا را که در این علم معروف بود بدرمخانه دولت احضار کرد و اسم آن عالم (ای هانگ) بود و کارها نیکه او در علم نجوم کرده است و اسبابها نیکه او ساخته بقدری در چین شهرت دارد صکنه ما شواستیم اعراض از ذکر آن نمایم از آن جمله مثالانات و مرسات کرهها فتنه واسطراب دایرهها ربع دایره و بعضی اسباب دیگر مربوط باین علم ساخته و اختراع کرده بود و چیزی که از همه عجیب تر بود اسبابی بود که حرکت چرخهای آن که حرکات شمس و قمر و ستارگان را نشان میداد بواسطه زور آب بونه و در آنجا محسسه قرار داده بود که بواسطه طیلی که میزد ربع های ساعت را اطلاع میداد و محسسه دیگری بود که سر مر ساعت ظاهر میشد و با چکش که در دست داشت زنگ بزرگی که در آنجا بود میزد و عدد ساعت را اطلاع میداد و این محسسه ها بعد از انجام کار خود عایب میشدند و بعضی شرحهای دیگر از نجوم در این موقع نوشته شده است که با مقصود ما مناسبتی دارد و ما صرف نظر کردیم

وسعت مملکت چین در زمان سلیمان (تائنگ)

در سابق معلوم شده است که (لی) عبارتست از ده یک فرسنگ یا پسی ده لی یکفرسنگ میشود پس وسعت مملکت چین از مشرق بمغرب نهزار و سیصد و ده لی بود (نهمصد و سی و یکفرسنگ) و از شمال بمجنوب ده هزار و سیصد و هجده لی (یکهزار و فرسنگ و کسری)

اعلی از امپراطورهای سلسله (تائنگ) تمام چین امروزی را که (لبا تو تونگ) و (نونگ) و یکقسمتی از (کشین) جز او ماند نصرت داشتند و مانک آنها تا حدود کاشغر میرسید و هر دو تانار بها و مملکت (کره) و (تورخان) باج ده آنها بودند

جنبش انوف چین

بعد از تقسیم کردن مملکت به بازده ایالت که بواسطه ۱۷۰۶۸۶ حاکم از درجه اول و ۵۷۰۴۱۶ حاکم از درجه دوم اداره میشد در سال هفتصد و بیست و دو مسیحی شماره عمومی از مردم مملکت کردند ۸۰۸۶۱۰۲۳۶ خانواده داشت که عبارت بود از ۴۵۰۴۳۹۰۲۶۵ نفر و سی و دو سال بعد از آن در سال ۷۵۹ میلادی شماره دیگری کردند و جنبش مملکت عبارت بود از ۹۰۶۱۹۰۲۵۴ خانواده و ۵۲۰۸۸۴۰۸۱۸ نفر در صورتیکه شاهزادگان و مررگان و حکام و اشخاص بیکه در خدمت آنها بودند در جمیع مردمان خنکی و علما و حامای مذاهب و متدکان داخل در این شماره نبودند

استعمای از ملط و فرار کردن امپراطور (هوانگ سوونگ)

اگر چه این امپراطور در کمال حونی شریع سلطنت و حکمرانی کرد و امیدوار بود که معایب را رفع و مفاسد را اصلاح نماید ولیکن صوف و مداخله اهالی درمخانه که خیلی زود احلاق مردمان بزرگتر را هم فاسد میکنند او را عاجز کرد زنها و حواجه ها در اعانت کارها مداخله کردند و علاوه بر این امپراطور از روی بدبختی یکی از رگها را که (لوشان) نام داشت و در چین پناهنده شده بود ندیم خود فرار داد و با و بسا مسرتنها

نمود و از رتبه‌ایست او را برتبه سه‌ساله‌ی رسامید و با و لقب ناهزادگی عطا کرد
 این افتخارهای فوق‌العاده امپراطور و مقام بلندی که با و داده بود او را بحالات بزرگ‌تر
 انداخت و مقام امپراطوری و ریاست مطلقه را برای خود در نظر گرفت علم یغنی‌گری
 بر افراسیاب و شهر یغنی تخت را تصرف نمود و ریاست و آقایی خود را تا ملک (سیچوان)
 تعاقب کرد و خود را امپراطور اعلان نمود و امپراطور (هیوان تسونگ) که خطه خود را
 فهمید و دید از اصلاح کار عاجز است استعفا از سلطنت کرد و امپراطوری را به پسر
 خود (سوتونگ) واگذار نمود و مهرها و نشان دولت را برای او فرستاد و این
 نهره اسباب خوشحالی اهالی چین شد و استعفا بکجا نوازه (تانگ) با و داده بودند
 دو وزیر بدین امپراطور نازم (سوتونگ) جمع شدند و در سال ۷۵۶ عیسوی او را
 امپراطور خواندند و سلطان حق که در حمایت و جرئت چین بود با مدد او آمد و مالک
 (مغاری) کوچک و حوابین (اوتی‌کور) و سلاطین (تاریمان) سعی از اعراب لشکر
 بکسب این امپراطور و برسد ترک یغنی فرستادند

امپراطور تازه هم مثل پدر خود سلطنت و حکمرانی مملکت را با اختیار زن‌ها و حواججه‌ها و انگار
 ص کرد و شورشهای تازه در میان مردم آشکار شد و در شش سال که او سلطنت داشت
 مدام در محاکمات اعتساش بود و از قرار مذکور اعراب و ایرانیها در ازمان تجارت عمده
 در (کاشون) داشتند و چون دیدند سلطنت چین متلاشی و وضع دولت متعاقب است
 آنها هم در آن شهر اعتساشی فراهم کردند که بان واسعه محزنها و اسبابها را عارت نمودند
 و حاکمها را سوزانیدند و خودشان از راه دریا در رفتند و حاکم شهر هم از یاری شهر خود را
 بزیر انداخته فرار کرد

(نگان لوشان) شخص ترک یغنی قسمتی از چین را در دست خود نگاه داشته بود و بعد از
 آنکه شهر (سبکا‌هو) را فتح کرد حزینهای امپراطوری را تصاحب نمود و آنها را به
 پای تخت دیگر چین (لوپانگ) برد و همچنین از اینجا بدر یکصد رأس اسب و چند نفر
 دل برد که آنها را تربیت کرده بودند که بر طبق مقام ساز میر می‌بندند و در وقت غناجم
 شراب برای امپراطور صاحب حرد می‌بندند حرکات و مازیهای این قبیلها و اسبها در نزد
 (نگان لوشان) فرار و بد بختیهای امپراطور سابق را بیاد چینه‌ها آورد و رتی حاصل
 کردند و مهمه در میان آنها افتاد لهذا (نگان لوشان) که حکم کرده است